

تعمقی در انجیل متی
باب ۱۲۵ آیه ۱۴ الی ۳۰

از دست خواهد داد.^{۳۰} این غلام بی فایده را به تاریکی بیندازید جایی که گریه و دندان بر دندان سائیدن وجود دارد.»

عیسی از ما می خواهد که مطابق انجیل زندگی کنیم چون این بهترین راه خوشبخت زندگی کردن است.

گنج حقیقی: در زمان مسیح ، قنطار یک واحد پول بود. یک قنطار برابر با هفده سال کار یک کارگر بود ، یعنی به راستی یک ثروت!

اما دقت کنید که عیسی در اینجا ما را تشویق به پول در آوردن نمی کند یا اینکه نمی خواهد بگویید که هر آدم پولداری ، آدم خوبی است.

در این مثل آقای این غلامان همان خداوند است و این غلامان نشانگر هر یک از ما می باشند. گنجی که خدا به ما می سپارد ، همان کلامش است.

هر یک از ما ایمانداران در حد خودش از سوی خدا دعوت شده تا بر حسب کلام مقدس خدا زندگی کند؛ آنچنان که ثمرات این کلام در زندگی ایماندار دیده شود؛ مثلاً محبت کردن ، بخشیدن ، اطمینان کردن و اطمینان دادن. یعنی دقیقاً همان کارهایی که خدا برای ما کرده است. البته هر انسانی آزاد است که کلام خدا را پذیرد یا آن را رد کند. اما آنکه کلام خدا را می پذیرد و با آن زندگی می کند، با خود- خداست.

زندگی برای ما یک هدیه از خداست

خدا به ما زندگی داد و از طرف دیگرم کلامش را در اختیار ما نهاد تا بتوانیم از هدیه ای که به ما داده یعنی زندگی درست استفاده کنیم.

آن غلامی که گنجی که خدا به او سپرد- یعنی کلام را- بی هدف در گوشه ای رها کرد ، چون نمی خواست مجبور شود مثل یک انسان کامل زندگی کند. به همین دلیل تنها ماند و همین باعث بدبوختی او شد.

^{۱۴} «پادشاهی خدا مانند مردی است که می خواست سفر کند ، پس غلامان خود را خوانده تمام ثروتش را به آنان سپرد^{۱۵} و به هر یک به نسبت توانائیش چیزی داد- به یکی پنج کیسه زر (قنطار) و به دیگری دو کیسه ، و به سومی یک کیسه ، و پس از آن به سفر رفت.^{۱۶} مردی که پنج کیسه زر داشت زود رفت و با آنها تجارت کرد و پنج کیسه زر سود برد.^{۱۷} همچنین آن مردی که دو کیسه زر داشت دو کیسه دیگر سود آورد.^{۱۸} اما آن مردی که یک کیسه زر به او داده شده بود رفت و زمین را کند و پول ارباب خود را پنهان کرد.^{۱۹} بعد از مدت زیادی ارباب برگشت و با آنها به تصفیه حساب پرداخت .^{۲۰} کسی که پنج کیسه زر به او داده شده بود آمد و پنج کیسه ای را هم که سود برده بود با خود آورد و گفت: «تو این پنج کیسه را به من سپرده بودی ، این پنج کیسه دیگر هم سود آن است.»^{۲۱} ارباب گفت: «آفرین ، ای غلام خوب و امین ، تو در امر کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی ، من حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرده. بیا و در شادی ارباب خود شریک باش.»^{۲۲} آنگاه مردی که دو کیسه زر داشت آمد و گفت: «تو دو کیسه به من سپرده ، این دو کیسه دیگر هم سود آن است.»^{۲۳} ارباب گفت: «آفرین ، ای غلام خوب و امین تو در کار کوچکی امانت و درستی خود را نشان دادی و حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرده. بیا و در شادی ارباب خود شریک باش.»^{۲۴} سپس مردی که یک کیسه به او داده شده بود آمد و گفت: «ای ارباب ، من می دانستم که تو مرد سختگیری هستی ، از جائی که نکاشته ای درو می کنی و از جائیک ه نپاشیده ای جمع می نمائی^{۲۵} پس ترسیدم و رفتم و طلای تو را در زمین پنهان کردم. بفرما ، پول تو اینجا است.»^{۲۶} ارباب گفت: «ای غلام بد سرشت و تنبیل ، تو که می دانستی من از جائی که نکاشته ام درو می کنم و از جائی که نپاشیده ام جمع می کنم ،^{۲۷} پس به همین دلیل می باید پول را به صرافان می دادی تا وقتی من از سفر بر می گردم آن را با سودش پس بگیرم.^{۲۸} کیسه زر را از او بگیرید و به آن کس که ده کیسه دارد بدهید،^{۲۹} زیرا آن کس که دارد به او بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد و آنکس که ندارد حتی آنچه را هم که دارد